

درنگی در بنیادهای حق و دعوا

چکیده

تمرکز اساسی این نوشتار بر ارتباط بین حق ماهوی و دعوایی است که برای احقاق و اثبات آن اقامه می‌شود. چرا که حق واقعی، حق حمایت و تضمین‌شده است. هدف از دعوا به جریان انداختن حق مورد ادعا در مسیر اثبات است. صرف نظر از آن که دادگاه در ماهیت، حکم به اثبات یا بی‌حق ادعا صادر کند. دعوا ابزاری برای رسیدن به حق مورد ادعا و در خدمت آن است. با وجود این که ارتباط بین حق و دعوا همیشه مستقیم نیست، در بیشتر موارد ارتباط و پیوستگی حق و دعوا آن‌چنان محکم و گاه پیچیده است که تصور یکی بدون دیگری، امکان‌پذیر نیست. هم پوشانی و وابستگی حق و دعوا، همانند تجسم سکه‌ای دو رو است. هر رویی از یک سکه در کنار روی دیگر معنا و مفهوم پیدا می‌کند. هر چند در برخی موارد دعوا خالی از حق مبنا بوده و این ارتباط برقرار نمی‌شود، با این اوصاف، ارتباط یاد شده نتایج مهم نظری و عملی را در پی خواهد داشت. چنان که پذیرش یا عدم پذیرش دعوا، ارکان قانونی دعوای اقامه‌شده، تقسیم‌بندی انواع دعوای، صلاحیت دادگاه‌ها و گاه نتیجه دعوای اقامه‌شده، بستگی به حق ماهوی منشأ ادعا دارد. در این نوشتار سعی بر آن است تا ارتباط و هم پوشانی حق و دعوا و نتایج آن به‌صورت مبنایی در حقوق ایران و برخی کشورها مورد بررسی و تحلیل تطبیقی قرار گیرند.

واژگان کلیدی: حق، دعوا، آیین دادرسی، دادخواهی، حق ماهوی

مقدمه

مطالعه تاریخ بشر حکایت از جدال بر سر حق در تمامی دوره‌ها دارد. همواره این سؤال اساسی و گاه چالش‌برانگیز وجود داشته که؛ آیا بین حق ماهوی منشأ ادعا یا دعوایی که برای صیانت از آن حق اقامه می‌شود، ارتباط و وابستگی وجود دارد یا خیر؟ به‌عنوان مثال در دعوی مطالبه مبلغی پول به‌عنوان قرض، بین حق ماهوی (حق مقرض برای مطالبه طلب خود از مقرض) با دعوی مطالبه وجه، چه ارتباطی وجود دارد؟ با این توضیح که چون طبق ماده ۲۰ قانون مدنی، حق ناشی از عقد قرض، حقی مالی و منقول است، آیا دعوی مطالبه وجه ناشی از آن عقد هم مالی و منقول است؟ و سؤال اساسی دیگر این است که آیا تقسیم‌بندی دعوی در آیین‌های دادرسی (مدنی، کیفری و اداری) نشأت گرفته از حقوق ماهوی در قوانین مدنی، کیفری و اداری ماهوی است؟ بین شخصی بودن حقوق ماهوی و دعوی چه ارتباطی وجود دارد؟ اساساً تعیین عنوان دعوا در آیین‌های دادرسی متأثر از عناوین حقوق ماهوی است یا عناوین دعوا برخاسته از رویه قضایی غیر لازم‌الاتباع و حاکمیت اراده خواهان است؟ مطالعه در این خصوص که عنوان‌های حقوق ماهوی، تأثیری بر عناوین دعوی در آیین‌های دادرسی دارند یا خیر، حکایت از آن دارد که در محافل دانشگاهی تا اکنون، تحقیق یا بررسی مستقل و با این عنوان، انجام نگرفته، رویه قضایی نیز تمایلی به تفکیک یا ارتباط بین حق و دعوا به‌صورت مدون و قابل‌فهم، نشان نداده است. هرچند که مطالعه آراء دادگاه‌ها این ارتباط و **هم پوشانی** حق و دعوا را در بردارد. پژوهش‌های موجود، کمتر به این ارتباط پرداخته‌اند گرچه بیشتر به شناخت تک تک دعوی و آثار آن اهتمام داشته‌اند، اما پیش دعوایی به‌حق و دعوا، نگاهی نو است که در این نوشته انجام می‌شود. در این مقاله به‌صورت دقیق و مستقل به ارتباط بین حق ماهوی و دعوی ناشی از آن، پرداخته می‌شود.

۱. مفاهیم بنیادی

در اینجا آن‌چنان‌که از عنوان بخش برمی‌آید نخست به حق و سپس به دعوا پرداخته می‌شود.

۱.۱. معنا و مفهوم حق

محور تمامی مباحث دانش حقوق، همواره حق بوده و خواهد بود و به قول میشل تروپه^۱، امروزه ما تحت سیطره امپراتوری حقوق و به تعبیری در عصر حق‌ها زندگی می‌کنیم^۲. اهمیت حق تا جایی است که برخی گفته‌اند: «حق اگر مهم‌ترین جزء مقوم اخلاق، حقوق و سیاست در دنیای جدید نباشد، به تحقیق یکی از مهم‌ترین اجزای مقوم عرصه‌های یادشده است»^۳. بر این اساس قبل از هر چیز لازم است که حق تعریف شود.

حق به معنای شایستگی، نوعی تسلط و چیرگی آمده و نیز به معنای امکان برخورداری از چیزی که به حکم قانون بوده و می‌توان آن را ادعا کرد، به کاررفته است. از دیدگاه فلاسفه حقوق، حق در دو معنا و مفهوم به کاررفته است؛ یکی «حق بودن» و دیگری «حق داشتن» حق به معنای اول، در مقابل «باطل» و حق در معنای دوم در مقابل تکلیف قرار می‌گیرد^۴. در تحلیل نهایی و تعریف حق، گفته شده که^۴ حق، از سنخ امتیاز و

۱. و اعظمی، «فلسفه حقوق چیست»، ۱۱.

۲. ریموند، فلسفه حقوق، ۷۲.

۳. راسخ، حق و مصلحت، ۱۷۷.

۴. همان

۳. کاتوزیان، فلسفه حقوق، ۴۴۰.

۴. موحد، در هوای حق و عدالت، ۱۹.

نفع است که به شخص تعلق یافته و ضمن آنکه به او توان و اختیار تصرف می‌دهد، امتیاز حمایت شده‌ای است که از سوی حکومت تضمین می‌شود. برخی نیز حق را به معنای قدرت، امتیاز و اختیاری که در اجتماع بشری به یک شخص (خواه حقیقی و خواه حقوقی) اعطاشده است، دانسته‌اند.^۱ شایان‌ذکر است حق در قوانین موضوعه تعریف نشده است. به نظر می‌رسد باید حق را امتیاز تضمین شده از سوی قانون گزار دانست و نظر آنانی را تأیید کرد که حق بدون حمایت قانون گزار را حق واقعی نمی‌دانند.

۲.۱. حق ماهوی

ماهیت همواره درمقابل شکل قرار می‌گیرد. در قوانین موضوعه حق ماهوی تعریف نشده است. برخی از **حقوق دانان** در مقام تعریف قانون ماهوی برآمده‌اند. بر این اساس، چون در اقسام قوانین ماهیتی، حقوق و تکالیف افراد مشخص می‌شود، لذا بررسی معنا و مفهوم قانون ماهوی^۲، دربردارنده حق ماهوی خواهد بود. ماهیت در لغت به معنای؛ چیستی، حقیقت و ذات **یک چیز** است.^۳ از نظر فلسفی، ماهیت عبارت است از محمول بلا واسطه بر چیزی که تمام نمای آن باشد^۴. قوانینی که ناظر به اسباب و مبان و از بین رفتن حق فردی است یا شرایط اصلی اعمال حقوقی را معین می‌کند، به تناسب موضوع خود، ماهوی یا **«موجد حق»** نامیده می‌شود.^۵ ایراد اساسی تعاریف یادشده این است که فقط به موضوع حق توجه دارند در حالی که درمقابل هر حقی، تکلیف نیز قرار دارد. لذا در قانون ماهوی نه فقط حق، بلکه تکالیف نیز بررسی می‌شوند. به عبارت

2 .Substantiel

3 . Procédural

^۴ جعفری لنگرودی، *دانشنامه حقوقی*، ۲۶۰.

^۵ کاتوزیان، *فلسفه حقوق*، ۱۸۲.

دیگر برخی قوانین به نحوه ایجاد حق و تکلیف، اسباب، آثار و سقوط آن‌ها اختصاص دارند. این قوانین را می‌توان قوانین ماهیتی و حق و تکلیفی که در آن‌ها ذکر شده است، حق و تکلیف ماهوی قلمداد می‌شوند. در فرهنگ حقوقی تألیف ژرار کورنو^۱ و ذیل واژه ماهیت^۲، از آن به‌عنوان اساس و پایه حق و اساسی و مبنایی بودن در مقابل شکلی^۳ یاد شده است. کورنو و فوایه نیز از آن تحت عنوان قواعدی که مبنای حق گفته می‌شوند، یاد کرده‌اند.^۴ در مقام تعریف حق ماهوی می‌توان بر آن بود که حقی است که در قوانین ماهوی تعریف شده، نحوه به وجود آمدن، آثار، و زوال آن بیان شده است. به عنوان مثال حق شفه یا بیع در قانون مدنی، جرم و مجازات در قانون جزا و شرح وظایف و اختیارات مامورین دولتی در حقوق اداری و اساسی، تبیین شده است. هم‌چنین در خصوص رابطه قوانین ماهوی و شکلی گفته شده که قوانین اخیر، با ماهیت حقوق ارتباطی ندارند و صرفاً متوجه تشریفات رسیدگی هستند. یعنی شکل و صورت دادگری را در بردارند.^۵ در مقابل اصطلاح معروف حق ماهوی و حق دادخواهی، بعضی از اصطلاح «حقوق تعیین‌کننده» در مقابل «حقوق تضمین‌کننده» استفاده کرده‌اند.^۶

۳.۱. چیهستی دعوا

حق ماهوی با ابزاری به نام دعوا قابلیت اثبات یا احقاق دارد. در جهت شناسایی دعوا

لازم است معنا و مفهوم و در واقع چیهستی آن تبیین شود.

-
1. Cornu, 2014:993
 2. Substantiel
 3. Procédural
 4. Règles dites du fond du droit

^۵ مئین دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ۱۰.

^۶ شمس، آیین دادرسی مدنی، ۳۶.

دعوا واژه‌ای عربی و مصدر متعدی است به معنای ادعا کردن چیزی، ادعا، دادخواهی و تظلم به کار می‌رود^۱ ادعا، دادخواهی و نیز اختلاف، از جمله این تعبیر و معانی هستند و تفکیک دقیقی بین معانی مورنظر دیده نشده و در واقع مرز بین این معانی به‌درستی، مشخص نمی‌باشد. در خصوص معنا و مفهوم اصطلاحی دعوا، در دکتترین، اختلاف نظر وجود داشته و تعاریف مختلفی ارائه شده است. در حقوق فرانسه نیز تعریف دقیقی از دعوا مشاهده نمی‌شود^۲.

دعوا را اختلاف و منازعه دو یا چند نفر نسبت به حق معین^۳، هم چنین دعوا به خواستن چیزی به زیان دیگری به رسم منازعه^۴، به درخواست قانونی و رسمی ادعای حقی در دادگاه تعریف شده و عملی که برای تثبیت حق صورت می‌گیرد^۵ برخی نیز دعوا را به جریان انداختن ادعا در مسیر اثبات آن، معرفی کرده‌اند^۶ با وجود این، **عده ای** جهت شناسایی و تعریف دعوا به مبانی آن توجه دارند و دعوا را به طور کلی، یک وضع یا یک رابطه حقوقی خاصی می‌دانند که میان اصحاب دعوا به وجود آمده که قطع و فصل آن وظیفه دادرس است^۷. برخی^۸، دعوا را در سه مفهوم حق اقامه دعوا و دادخواهی، منازعه و اختلافی که در مرجع قضاوتی مطرح گردیده و تحت رسیدگی بوده یا می‌باشد و نیز به معنای ادعا به کار برده اند. این دادرسی دان، ضمن تفکیک دعوا از ماهیت حق مورد ادعا نتیجه می‌گیرند که با اعمال دعوا به مفهوم اول یعنی توانایی مراجعه به دادگاه جهت به قضاوت گذاردن حق مورد ادعا یا اقامه آن، دعوا به مفهوم دوم یعنی اختلاف و منازعه‌ای که در دادگاه مطرح شده است محقق می‌شود. **هم چنین « به جریان انداختن ادعا در مسیر اثبات» که نتیجه آن اعتقاد به این خواهد بود که**

^۱ معین، فرهنگ فارسی معین، ۴۴۳.

^۲ جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ۲۲۷.

^۳ شیخ نیا، ادله اثبات دعوی، ۳۹.

^۴ جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، ۴۵۸.

^۵ متین دقتی، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ۲۰۹.

^۶ افتخار جهرمی و السان، آیین دادرسی مدنی، ۴۳.

^۷ صدر زاده افشار، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ۱۷۵.

^۸ شمس، آیین دادرسی مدنی، ۳۰۹.

لازمه طرح دعوا ذیحق بودن یا استحقاق واقعی نیست، از این جهت که ارتباط بین حق و دعوا را مستقیم نمی‌داند نیز قابل دفاع است.^۱ در حقوق فرانسه هم، تعریف دعوا و مفهوم آن، سرنوشت مشابهی چون حقوق ایران دارد و حقوق دانان مطالعه نسبتاً کمی بر روی آن داشته^۲ و درخصوص مفهوم واژه دعوا، اتفاق نظری وجود ندارد. در «فرهنگ اصطلاحات حقوقی» ژرار کورنو^۳ دعوا^۴ در دو معنای عام و خاص استفاده می‌شود. در معنای عام با عبارت دعوا در دادگستری^۵ که به تمام موضوعات (مدنی، کیفری و اداری) می‌پردازد و در این معنا، ضمانت اجرای یک حق شخصی و به‌عنوان وسیله‌ای برای جلب حمایت قضایی نسبت به یک حق یا منفعت قانونی است. و در معنای دقیق‌تر، حق اقدام در دادگستری بوده که برای اعمال این حق باید شرایطی چون نفع و سمت و... وجود داشته باشد. کورنو به ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه استناد و با الهام از این تعریف؛ دعوا را حق طرح یک ادعا نزد قاضی دانسته تا او در مورد درستی یا نادرستی اساس ادعای او اظهار نظر کند. برای طرف مقابل هم فرصت به چالش کشیدن این ادعا وجود دارد.

به نظر می‌رسد معنای عام مورد نظر کورنو همان حق دادخواهی است و از دید ایشان، دعوا به معنای خاص؛ چیزی جز طرح دعوا در دادگستری نیست. در واقع بین دادخواهی و دعوا، تفکیک قائل شده است.^۶ پروفیسور کادیه با قبول چند دستگی در مفهوم دعوا، آن را در آیین‌های دادرسی مدنی، کیفری و اداری، با عناوین مختلف معرفی نموده، در نهایت بانظم بخشی به این چنددستگی، اعتقاد دارند که؛ «وجود یک

۱. افتخار جهرمی، السان، آیین دادرسی مدنی، ۴۳.

2. Cadet, Normand et Amrani mekki, Theorie generale du proces, 308

3. Gérard Cornu

4. L'action

5. L'action en justice.

6. droit subjectif.

7. Cornu, vocabulaire juridique, 24.

وضعیت حقوقی مبهم و غیر قطعی^۱ است که از طریق دعوی ترافیعی یا حسبی نسبت به رأی قضایی به وجود می‌آید که هدفش برداشتن ابهام از وضعیت حقوقی مورد بحث خواهد بود. کورنو و فوایه نیز اعتقاد دارند که اغلب اوقات دعوا از شبیه و تردید در اجرای قاعده حقوقی ناشی می‌شود و منشأ این تردید متعدد است و اشخاص می‌توانند در خصوص وجود یا اجرای قاعده حقوقی، با یکدیگر معارضه و مقابله کنند.^۲

آنتوان ژمو، دعوا را وسیله‌ای برای نشان دادن جنبه قضایی یک اختلاف می‌داند. در حقوق انگلستان نیز تعریف دقیقی از دعوا قابل ارائه نمی‌باشد؛ اما حقوق ماهوی در بستر دعوا و در رأی دادگاه قابل تبلور است.^۳

از نظر نگارندگان: «دعوا اختلافی است که از تحقق یا اجرای حقوق ایجاد می‌شود». قلمرو موضوع این حقوق، حقوق یا تکالیف مندرج در قوانین ماهوی مدنی، کیفری و اداری است. بر این مبنا دعوا اختلافی است که در تمامی آیین‌های دادرسی قابل تحقق است.

۲. رابطه حق و دعوا

با اصطکاک بین حقوق، دعوا ایجاد می‌شود. از سوی دیگر دعوا ابزاری برای صیانت از حق است. در مقابل نمی‌توان ادعا کرد که هر دعوایی که اقامه می‌شود به پشتوانه وجود یک حقی باشد. به واقع بین حق و دعوا رابطه مستقیمی وجود ندارد. جایگاه قانونی این ارتباط و تأثیر متقابل آن دو از یک طرف و وابستگی یا زوال حق و دعوا نسبت به یک دیگر از طرف دیگر و در نهایت موضوع در خدمت حق بودن دعوا و امکان استخراج قواعد عمومی برای دعاوی با تبعیت از ویژگی‌های حق

1 - l'existence d'une situation d'incertitude juridique.

2. Cornu et foye, *procédure civile*, 33.

3. Jolowicz, *On civil procedure*, 62.

ماهوی، را فراهم می‌سازد. در ادامه ضمن تبیین این ارتباط، به تقسیم بندی دعوی با لحاظ رویه قضایی دادگاه های ایران کفایت نموده و بقیه آثار این ارتباط به نوشته دیگری موکول می‌شود.

۱.۲. بررسی جایگاه این ارتباط

با پذیرفتن این واقعیت که حق اساساً تجاوز پذیر و وجود آن به سبب همین تجاوز پذیری است،^۱ حق ماهوی منشأ دعوا در دادگستری، به پشتوانه دعوا، مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. از سوی دیگر دعوایی که در مبنای خود خالی از وجود هرگونه حق ماهوی باشد، به سرمنزل مقصود نرسیده و با رأی دادگاه، باطل یا مردود اعلام می‌گردد. مسلم است افراد برای اعمال حق دادخواهی خود از یک سو چاره‌ای جز توسل به دادگستری ندارند و از سوی دیگر لازمه پذیرش ادعای تضییع حق، رعایت اصول و تشریفات است که در قانون آیین دادرسی مدنی، اداری و یا کیفری پیش‌بینی شده و آن‌گونه که ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته رسیدگی به هر ادعای تضییع حقی باید با رعایت قانون باشد تا جایی که قضات دادگاه‌ها از رسیدگی به ادعای تضییع حق یا انکار آن بدون طرح دعوا، ممنوع شده‌اند. (ماده ۴۸.ق.آ.د.م) نتیجه آن‌که می‌توان رابطه منطقی بین حق و دعوا را این‌گونه ترسیم کرد که به طور معمول (و نه همیشه) بدون وجود حق، دعوایی وجود ندارد. زیرا تا زمانی که حقی در قوانین ماهوی برای اشخاص پیش‌بینی نشود، تصور تضییع یا انکار آن وجود ندارد تا به استناد آن حق، در دادگستری اقامه دعوا شود. با این وجود گاه اشخاص با وصف نداشتن حق ماهوی، حق اقامه دعوا دارند. مصداق بارز این موضوع، «دعوی واهی» است. دعوی واهی ممکن است با دلیلی اثبات شود و از طرفی ممکن است دعوایی ولو با وجود حق ماهوی به دلیل فقدان دلیل، اثبات نشود.^۲ هم پوشانی حق ماهوی و دعوا بر هیچ‌کس پوشیده نیست. حق و دعوا بسان سکه‌ای می‌مانند که هر رویی از سکه در کنار آن

^۱. دل‌وکیو، فلسفه حقوق، ۳۰.

^۲. افتخار جهرمی، السان، آیین دادرسی مدنی، ۴۳ و ۱۱۰.

دیگری دارای هویت است^۱. هم چنین، مطالعه دعوا در آیین‌های دادرسی، معمولاً با توجه به خاستگاه اصلی آن‌ها، یعنی «حق ماهوی مبنا و منشأ دعوا» انجام می‌گیرد. آیین‌های دادرسی نیز در صدد پاسخ‌گویی و خدمت‌گزاری به‌حق ماهوی هستند تا جایی که آیین دادرسی را خدمت‌گزار قوانین (قوانین ماهوی) معرفی کرده‌اند. به همین جهت نیز می‌گویند؛ «بدون آیین دادرسی، هرگز حقی نخواهد بود»^۲ و حقوق دادرسی را حقوق مطیع و وابسته معرفی می‌کنند. این ارتباط و وابستگی باعث به وجود آمدن آیین‌های مختلف دادرسی، به دلیل مختلف بودن حق‌های ماهوی منشأ دعاوی، شده است. از نقطه نظر تطبیقی، زمانی حقوق‌دانان اروپایی ملزم به یافتن پیوند بین حق ماهوی و دعوی بودند چنان‌که در حقوق فرانسه و به قول تیسیه و گلاسون، در اثر دعواست که حمایت از حق توسط قاضی صورت می‌گیرد. در حقوق انگلستان این مهم از طریق دادگاه‌ها احراز و اعلام می‌شد. به تبعیت از حقوق رم قدیم، سیستم فرموله بودن انواع دعاوی رعایت می‌شد. در هر حال هم در کامن لا و هم در سیستم حقوق مدنی، دعوی و حق دو روی یک سکه هستند^۳.

مطالعه تاریخ حقوق بیانگر این واقعیت است که به‌موازات وجود حق ماهوی، دعوا نیز وجود خارجی داشته است. تصور تحول و پیشرفت مفهوم دعوا بدون حق ماهوی و برعکس آن، امکان‌پذیر نیست. هرچند به‌طور دقیق نمی‌توان بر این اعتقاد بود که کدامیک از حق ماهوی یا دعوا بر یک دیگر مقدم بوده‌اند، اما همان‌گونه که برخی بیان داشته‌اند؛ تاریخ آیین دادرسی مدنی در مجموع و کلیت خود از تحولات کلی حقوق، کاملاً پیروی کرده است. باوجوداین نمی‌توان چنین تصور نمود که حقوق وصفی (آیینیک) صرفاً بازتاب یا فرآورده حقوق ماهوی است^۴. اما این پیوند حق و دعوا مانع از آن نشد که در قرن ۲۰ میلادی و به خصوص در فرانسه بین حق ماهوی و دعوا

^۱. cornu and foy, *procédure civile*, 7.

^۲. Sans la procédure le droit ne serait rien

^۳. Jolowicz, *On civil procedure*, 81.

۱. داوودی بیرق، آیین دادرسی مدنی، ۱۷.

به‌عنوان یک حق شخصی، تفکیک صورت نگیرد. به‌عبارت دیگر دیدگاه سنتی که به پیوند ناگسستگی حق و دعوا اعتقاد داشت از بین رفت و برای اولین بار آنری موتلسکی در مقاله معروف «حق شخصی و دادخواهی در دادگستری»^۱ به تفکیک حق ماهوی و دعوا پرداخت و دادخواهی و دعوا در دادگستری را حقی شخصی، متمایز و مستقل از حق ماهوی منشأ ادعا دانست.^۲ بر این اساس امروزه در بسیاری از نظام‌های حقوقی دنیا این تفکیک به‌درستی انجام‌گرفته و تردیدی وجود ندارد که ممکن است حقی ماهوی برای شخص مدعی نباشد اما این فقدان حق ماهوی مانع از اقامه دعوا نخواهد بود. از نظرگاه مطالعه تطبیقی همین بس که در دوران آیین دادرسی فرمولر در حقوق رم قدیم، سال‌های سال دعاوی بر اساس حق و منفعتی که برای حمایت از آن بود، تقسیم‌بندی می‌شد. دکتترین معاصر در حقوق ایتالیا، دعاوی را بر اساس نوع خواسته دقیق‌تر و بهتر از مبانی واقعی یا ایجاد حق تقسیم‌بندی می‌کند.^۳

در حقوق ایران با ملاحظه اصل ۳۴ قانون اساسی از یک طرف و ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی از طرف دیگر، به راحتی رد پای تفکیک حق ماهوی از دعوا قابل‌مشاهده است. با این وصف، دعوایی که خالی از حق ماهوی باشد باید مورد رسیدگی و استماع قرار گیرد هرچند که با رسیدگی دادگاه واهی تلقی شده و اثری بر آن بار نباشد (ماده ۱۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی).

۲.۲. آثار قانونی ارتباط حق و دعوا

با وصفی که دعوا به‌عنوان یک حق آیینی شخصی، مستقل از حق ماهوی منشأ آن می‌باشد، اما به‌عنوان یک قاعده عمومی می‌توان بر آن بود که بین حق ماهوی و دعوایی که برای حمایت از آن حق اقامه می‌شود، این ارتباط و وابستگی غیرقابل‌انکار وجود دارد که تمام خصوصیت‌های حق ماهوی در دعوا نیز تجلی پیدا کرده و تجلی

^۱. Motulsky, Henry, *Le Droit Subjectif et l'action en justice*, 85-100

^۲. Motulsky, Henry, *Le Droit Subjectif et l'action en justice*, 85-100

^۳. Cappelletti i & Perillo, *Civil Procedure in Itali*, 84-85

واقعی ارتباط حق و دعوا در تقسیم‌بندی دعاوی، عناوین دعاو بقا و زوال دعا به تبعیت از حقوق ماهوی در آیین‌های دادرسی است.

۲.۲.۱. حق ماهوی و دعاوی مدنی

در این بخش از رابطه حق و دعوا در دو قسمت تحلیل موضوع و موضع دکنترین حقوقی و رویه قضایی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲.۲.۱.۱. تحلیل موضوع و اندیشه‌های حقوقی

حق ماهوی مدنی در قوانین ماهیتی نظیر؛ مدنی، تجارت، امور حسبی، پیش‌بینی‌شده و این قوانین، ایجاد و تملک آن حقوق و نیز بقا و زوال آن‌ها را بررسی می‌کنند. از سوی دیگر در قانون آئین دادرسی مدنی تاکنون تقسیم‌بندی خاصی از دعاوی به عمل نیامده است.^۱ استادان حقوق به تاسی از تقسیمات متداول در قوانین ماهیتی از جهت نوع حقوقی که به‌وسیله دعا اعمال می‌شود، دعاوی را به عینی، شخصی و مختلط و از جهت موضوع حقی که اعمال می‌شود به دعاوی منقول و غیرمنقول، تقسیم‌بندی کرده‌اند.^۲ توضیح آنکه هرچند باملاحظه مواد ۱۱ و ۱۲ قانون مدنی به‌راحتی می‌توان وجود دعاوی منقول و غیرمنقول را استنباط کرد، اما فایده عملی تقسیم‌بندی مذکور، آن است که این تقسیم‌بندی و تحلیلی که در حقوق مدنی از آن به عمل می‌آید، دقیقاً در حقوق دادرسی مدنی نیز رعایت می‌شود. از دیدگاه دکنترین؛ «تشخیص طبیعت دعا منوط به شناسایی نوع حقی است که مورد رسیدگی قرار گرفته، بدین معنی که هرگاه حق موضوع اختلاف غیرمنقول باشد، دعا نیز به تبعیت از آن غیرمنقول بوده و باید در دادگاه محل وقوع مال رسیدگی شود. برعکس، اگر حق مورد نزاع منقول به‌حساب آید، دعا نیز منقول است و دادگاه محل اقامت مدعی علیه صالح برای رسیدگی

^۱. متین دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ۲۲۳.

^۲. صدر زاده افشار، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ۳۴.

است»^۱. هم چنین تقسیم حق به عینی و دینی و مالی و غیرمالی، با لحاظ معیارهایی که در تشخیص و تقسیم این دو نوع از حق در حقوق ماهوی به عمل می‌آید، عیناً در حقوق دادرسی مدنی نیز مجوز تقسیم دعاوی به دعاوی عینی، دینی، مالی و غیرمالی شده است. چنان که دعاوی دینی با همان تحلیل صورت گرفته در حقوق مدنی، دعوایی است که در اثر یک تعهد دینی به وجود آمده و فقط در مقابل متعهد قابل استناد بوده و دعاوی ناشی از یک دین در دادگستری دعاوی منقول است (ماده ۲۰ قانون مدنی) در تحلیل مشابه دیگری چنین آمده است: «چون حق و دعوا یکی هستند تمام خواص حق در دعوا منعکس می‌شود. بنابراین اگر حق عینی باشد دعوا را عینی و اگر حق شخصی یا دینی باشد دعوا را شخصی یا دینی می‌نامند و هرگاه حق راجع به تصرف یا مالکیت باشد، دعوا را دعاوی تصرف یا دعاوی مالکیت می‌گویند»^۲ مبنای این تحلیل، به رابطه حق و دعوا برمی‌گردد. هرچند ایشان، به‌طور مطلق یکی بودن حق و دعوا را نپذیرفته و با این استدلال که در بسیاری از موارد حق و دعوا یکی نبوده در اینجا حق و دعوا با یکدیگر منطبق نخواهد بود، به‌درستی به تفکیک حق ماهوی از دعوا پرداخته و اضافه می‌نمایند که دعوا حق فردی مستقلی است که ربطی به حق ماهوی موضوع آن ندارد.^۳

برخی در خصوص دعاوی منقول و غیر منقول اعتقاد دارند که چنین تقسیم‌بندی از دعاوی نمی‌توان کرد مگر اینکه مبنای آن را در حق ماهوی پیدا کرد و این‌گونه استدلال شده که نزاعی که در مطالبه‌حق یا مال غیرمنقول ایجاد می‌شود به تبعیت از خواسته آن غیرمنقول است. مانند دعوی مالکیت و حق ارتفاق و انتفاع و **خلع** **بدا** از اراضی و نظایر این‌ها.^۴ در تأیید این استدلال می‌توان گفت که به‌طور معمول فلسفه حقوق دعاوی، حمایت از حقوق ماهوی است. بر این اساس، دعوا نمی‌تواند بدون توجه

^۱ کاتوزیان، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، ۲۷۱.

^۲ صدر زاده افشار، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ۲۲.

^۳ صدر زاده افشار، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ۲۲.

^۴ کاتوزیان، حقوق مدنی اموال و مالکیت، ۵۵.

به ارکان و عناصر حق ماهیتی، موجودیتی داشته باشد. هرچند که خواهان در انتخاب عنوان دعوی خود، از آزادی کامل برخوردار است. لذا قانونگذار در قوانین مختلف ماهیتی نظیر؛ مدنی، تجارت و... حقوقی را با عناصر و لوازمی که مدنظر اوست اعلام و افراد از آن حقوق برخوردار می‌شوند(ماده ۹۵۶ ق.م) ^۱ در تحلیلی دیگر با قبول یکی بودن حق و دعوا و اینکه تمام خواص حق ماهوی در دعوا منعکس شده و خاصیت دعوا تابع خاصیت حق است؛ استدلال می‌نمایند که رابطه بین حق و دعوا، مطلق نیست. چراکه هرچند بین حق و دعوا وحدت موضوع وجود دارد، اما همیشه دعوی منتهی به استنفاذ عین حق نمی‌گردد بلکه در بعضی موارد بدل یا قیمت آن گرفته می‌شود.^۲

بر این اساس تردیدی وجود ندارد یکی از آثار رابطه حق و دعوا، تبعیت تقسیم‌بندی دعوا از تقسیم‌بندی حق ماهوی منشأ آن و با لحاظ ارکان و لوازم حق ماهوی می‌باشد.

۲.۲.۲.۲. موضع رویه قضایی

در رویه قضایی نیز این ارتباط و تحلیل قابل مشاهده است. اداره حقوقی قوه قضائیه بااستدلال به اینکه «دعوی تمیکن چون راجع به مال منقول ناشی از عقد نکاح نیست باید در دادگاه محل اقامت خوانده طرح شود» لزوم تبعیت دعوی منقول از حق مالی منقول را به رسمیت شناخته است.^۳ یا دیوان عالی کشور در تعیین دادگاه صالح برای تولیت در وقف، با استدلال به اینکه « چون دعوی تولیت، یکی از حقوق ناشی از مال غیر منقول است»، دادگاه محل وقوع مال غیر منقول را صالح به رسیدگی دانسته است.^۴ و در نظریه مشورتی جدید صادر شده از سوی اداره کل حقوقی قوه قضائیه نیز با

^۱ صدر زاده افشار، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ۲۳.

^۲ متین دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ۲۰۹.

^۳ نظریه مشورتی شماره ۵۸۸۹/۷-۹۰۹/۱۳۸۰/۰۹

^۴ رای وحدت رویه شماره ۱۷۲۳-۱۱/۱۳۳۱

تحلیل مشابهی که در حقوق مدنی به عمل می آید، دعوی ابطال اجرائیه ثبتی به عنوان یک دعوی مالی تلقی شده زیرا هدف از این دعوا ابطال یک سند است نه ابطال یک عمل حقوقی یا نفی مالکیت موضوع سند.^۱ در اظهار نظر دیگری شعبه اول دیوان کشور با تبعیت از تحلیل حق مالی در حقوق مدنی، دعوی مطالبه سهم الارث و منافع حاصل از شرکت را نه تنها مالی بلکه قابل تجزیه دانسته و استدلال به اینکه تمام شرکاء طرف دعوا قرار نگرفته اند، را مردود و قرار عدم استماع دعوی را نقض و پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه صادر کننده قرار اعاده نموده است.^۲ در رویه قضایی به صراحت از تحلیل های حقوق ماهوی در تعیین عناوین دعوا، صلاحیت دادگاهها و نیز منقول یا غیر منقول دعوی راجع به اموال استفاده شده است. چنانکه دیوان عالی کشور با استدلال به اینکه وجوه مربوط به مال غیر منقول ناشی از قراردادها منقول و وجوه مربوط به اجرت المثل اموال غیر منقول، غیر منقول تلقی می شوند، دعوی نوع اول را منقول و در صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده و دعوی نوع دوم را غیر منقول و در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال دانسته است.^۳

۲.۲.۲. حق ماهوی و دعوی جزایی

۲.۲.۲.۱. تحلیل موضوع و اندیشه های حقوقی

در قوانین جزایی ماهوی، جرائم و مجازاتها، تقسیم بندی شده اند. حال سؤال این است که تنوع و گوناگونی از کجا ناشی می شود؟ چرا در این قانون مجازاتها به دو دسته اصلی و

۳. نظریه مشورتی ۱/۴۹۳-۷/۱۴۰۱/۰۸/۲۸-۱۴۰۱/۰۸/۲۸

۴. دادنامه شماره ۱/۸۸/۷۲-۲/۲۷-۱۳۷۲/۰۲

۱. رای وحدت رویه شماره ۳۱-۰۵-۱۳۶۳/۰۹

تکمیلی و تبعی، تقسیم شده‌اند؟ (مواد ۱۴ و ۲۳ این قانون) از سوی دیگر چرا در قوانین شکلی، دعوای کیفری، دارای تقسیم‌بندی هستند؟ چنان‌که در ماده ۸ ق.ا.د.ک ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴، دعوای کیفری به عمومی و خصوصی تقسیم شده است. با وجود این، در قانون ماهوی کیفری، عنوان جرم یا مجازات عمومی و خصوصی قابل مشاهده نیست! سزار بکاریا در کتاب «رساله جرائم و مجازات‌ها»^۱ و در خصوص مبنا و دلیل تقسیم‌بندی جرائم می‌گوید: «برخی از جرائم مستقیماً جامعه یا نمایندگان آن را به نابودی می‌کشد. برخی دیگر امنیت خصوصی شهروند را به خطر می‌اندازد و به حیات، اموال و شرافت او لطمه وارد می‌آورد و سرانجام جرائمی دیگر که اعمالی تلقی می‌شوند مغایر با آنچه هر کس مکلف به انجام دادن یا ترک کردن به‌منظور تأمین مصلحت عمومی است.»^۲ دکتربین حقوق کیفری ایران، سه نوع تقسیم‌بندی کلی از جرائم به عمل آورده است: «جرائم علیه اشخاص»، «جرائم علیه اموال» و «جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی». اما این تقسیم‌بندی جرائم، منجر به تقسیم‌بندی دعوای کیفری، نشده است. با این حال انسجام و هماهنگی عناوین حق‌های ماهوی با آئین دادرسی در حقوق خصوصی را نمی‌توان در حقوق کیفری پیدا کرد. صرف نظر از این ایراد، هم پوشانی و ارتباط بین تقسیم‌بندی جرائم و مجازات‌ها در حقوق ماهوی کیفری از یک طرف و عنوان‌های کلی دعوای کیفری، قابل مشاهده می‌باشد. چنان‌که در ماده ۱۴ ق.م.ا. مجازات‌ها تعیین و در فصل دوم این بخش و در ماده ۲۳ قانون ۱۵۰ عنوان مجازات تکمیلی و تبعی آمده اما هیچ‌گاه در قانون مجازات ما، جرائم به‌صورت مدون و مستقل تقسیم‌بندی نشده و فقط در تبصره‌های ماده ۱۰۰ این قانون، به تعریف جرائم قابل گذشت و غیرقابل گذشت پرداخته شده است. در ماده ۸ ق.ا.د.ک، قانون‌گذار درصد تقسیم جرائم به عمومی و خصوصی بوده است. در نگاه نخست به نظر می‌رسد قانون‌گذار ایرانی بیشتر به مجازات و شدت آن توجه داشته تا تقسیم جرائم. با این وجود در دکتربین حقوق کیفری تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از جرائم به‌عمل آمده است. نویسندگان حقوق کیفری ماهوی در تحلیل مبانی این تقسیم‌بندی‌ها معتقدند که، به‌طورکلی مبنای تمام طبقه‌بندی‌های موجود جرائم، قانون است. زیرا قانون عناصر تشکیل‌دهنده جرم را تعیین و تفاوت آن‌ها را از یک دیگر مشخص می‌کند.^۳ مواد ۱۲ و ۱۳ ق.م.ا. و اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها این استدلال را تأیید می‌کند. لذا تقسیم‌بندی

1. Traite des délits et des peines

^۲ بکاریا، رساله جرائم و مجازات‌ها، ۱۰۹.

^۳ اردبیلی، حقوق جزای عمومی، ۱۵.

جرایم در حقوق کیفری ایران، مورد انتقاد است. به نظر می‌رسد حداقل اقدام لازم در قانون جزا، تقسیم‌بندی عناوین کلی جرائم است. در حالی که در ماده ۹ قانون مجازات مصر مصوب ۱۹۹۲ اصلاحی ۱۹۹۴، جرائم به سه دسته؛ جنایات، جنحه‌ها و امور خلافی تقسیم و در مواد ۱۰ تا ۱۳ قانون گزار به تعریف جرائم یاد شده می‌پردازد^۱. یا در ماده ۱۲ قانون مجازات آلمان، تقسیم‌بندی کلی جرائم به جنایت‌ها و جنحه‌ها قابل مشاهده است^۲. صرف نظر از شیوه نگارش قانون و ایراد وارد بر آن، از نظر مبنایی، تقسیم‌بندی‌های انجام گرفته در قانون مجازات ایران و به‌طور کلی در قوانین جزایی گاه به‌واسطه ضرری است که جرم به منافع جامعه وارد می‌کند (جرم عمومی) و گاه به منافع خصوصی افراد لطمه وارد می‌سازد. (جرم خصوصی) هم چنین گاه مبنای تقسیم‌بندی جرائم، اشخاص هستند. چنان که اعمال خلاف قانون ارتكابی عموم افراد، تحت عنوان جرم عام و اعمال ارتكابی برخی اشخاص مثل نظامیان یا روحانیون یا حتی اطفال، به‌عنوان جرائم خاص بررسی می‌شوند. هم چنین برخی از جرائم را به‌واسطه لطمه به حقوق دولت، تقسیم‌بندی می‌کنند. از جمله این جرائم می‌توان به جرم مالیاتی، گمرکی یا اقتصادی اشاره کرد. در تحلیل نهایی باید بر آن بود که طبقه‌بندی جرائم، محصول تحقیق مداوم درباره خصوصیات مشترک جرائم و تلاش برای یافتن سیمای کلی آن‌ها است. هر یک از این تقسیمات معرف بارزترین وجوه تشابه جرائم با یکدیگر و تمایز آن‌ها با جرائم دیگر است. هدف از طبقه‌بندی جرائم، تعیین نظام حقوقی جرم و چگونگی به کار بستن قواعد این نظام اعم از شکلی و ماهیتی است. هر جرمی صرف نظر از عنوان آن به اعتبار یکی از عناصر سه‌گانه در یکی از تقسیمات متعددی که قواعد مذکور ساختار آن را تعیین می‌کند جا می‌گیرد^۳. در مواد ۸ و ۹ ق. آ. د. ک ۱۳۹۲، دعوای کیفری به دودسته عمده، «عمومی» و «خصوصی» تقسیم شده‌اند. فصل دوم از بخش اول کلیات این قانون تحت عنوان «دعوای عمومی و دعوای خصوصی» و طی مواد ۸ تا ۱۱، ضمن تعریف دعوای عمومی و خصوصی، قانون‌گزار احکام و شرایط و نحوه اقامه این دعوای و ذینفع آن‌ها را مشخص کرده است. در ماده ۸ این قانون به‌طور مشخص دو دعوای عمومی و خصوصی ناشی از جرم به رسمیت شناخته شده است. بر اساس این ماده: «اگر جرم نباشد، دعوای کیفری هم وجود ندارد» دعوای کیفری متعاقب وقوع جرم قابل تحقق است. در واقع نقض حق ماهوی منشأ دعوای کیفری آن‌هم در اثر ارتكاب جرم، سبب قانونی برای استحقاق

۱. حجاریان، ترجمه قانون جزای مصر، ۲۴.

۲. عباسی، ترجمه قانون مجازات آلمان، ۲۳.

۳. اردبیلی، حقوق جزای عمومی، ۱۳.

شاکی در اقامه دعوی کیفری است. آن چه به موضوع بحث این نوشتار ارتباط دارد این است که، مبنای تقسیم‌بندی جرائم که در حقوق ماهوی کیفری احصاء شده‌اند، ارتباط جرائم با حقوق عمومی و خصوصی است. اگر جرمی نقض کننده قاعده‌ای حقوقی باشد که آن قاعده دربردارنده حقوق و منافع جامعه باشد، دعوایی که در حقوق شکلی (آئین دادرسی کیفری) برای رسیدگی به آن جرم اقامه می‌شود؛ «دعوی عمومی» نام دارد. و چنانچه قاعده‌ای حقوقی نقض شده دربردارنده حقوق و منافع اشخاص باشد، دعوایی که برای رسیدگی به آن جرم اقامه می‌شود، «دعوی خصوصی» نامیده می‌شود. (ماده ۹ ق.آ.د.ک) از سوی دیگر تقسیم‌بندی جرائم به «جرائم قابل گذشت و غیرقابل گذشت» (ماده ۱۰۰ ق.م.ا) در حقوق ماهوی کیفری، باعث به وجود آمدن دو دعوی «قابل گذشت و غیرقابل گذشت» در آئین دادرسی کیفری می‌شود. در واقع مبنای تقسیم‌بندی جرائم قابل گذشت یا غیرقابل گذشت، همان‌گونه که در ماده ۱۰۰ نیز آمده است، امکان صرف نظر کردن از تعقیب متهم با رضایت شاکی و یا عدم امکان آن به دلیل بی‌اثر بودن رضایت شاکی می‌باشد. (بند ب ماده ۱۳ ق.آ.د.ک) لذا، در آئین دادرسی کیفری، با قائل شدن به وجود دعوی قابل گذشت و غیرقابل گذشت، اعتقاد بر این است که مبنای تقسیم‌بندی دعوی کیفری (دعوی عمومی و خصوصی - دعوی قابل گذشت - غیرقابل گذشت) همان مبنایی است که در حقوق جزای ماهوی در تقسیم‌بندی جرائم نهفته است.

۲.۲.۲.۲. موضع رویه قضایی

رویه قضایی نیز گاه با ابهام زدایی از حقوق ماهوی جزایی، ارتباط خود با این حقوق را حفظ کرده است. دیوان عالی کشور در رای^۱، با جرم ندانستن اعتیاد به مواد مخدر، این شبهه که آیا ولگرد بودن معتاد جرم است یا خیر، را رفع نمود و عنوان داشت که صرف اعتیاد جرم نیست مگر اینکه معتاد، ولگرد هم باشد. به عبارت دیگر سکوت قانون با رویه قضایی و تحلیلی که از اصل قانونی بودن جرم به عمل آمده، جبران شده است. هم چنین در تفسیری که اداره حقوقی به عمل آورده تمامی جرائم صرف نظر از موضوع خود و بدون توجه به اینکه کدام قاعده حقوقی را نقض می‌کنند، دارای جنبه الهی هستند و بر این مطلب تأکید دارد که ارتکاب جرم، در هر حال، به معنای نقض یکی از فرامین الهی است.^۲ به واقع جنبه عمومی

۱. رای وحدت رویه شماره ۲۹-۱۳۶۱/۱۱/۳۰

۲. شاه حیدری پور، رفیعی، قانون آیین دادرسی کیفری و نظریه‌های مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه، ۳.

دادن به دعاوی با تحلیل ادله حقوقی، بیانگر توجه به رابطه حق و دعاوی جزایی است. (نظریه

شماره ۹۴/۰۵/۲۷-۷/۹۴/۱۳۰۳)

۳،۲،۲. حق ماهوی و دعاوی اداری

گسترده‌گی مباحث موجود در حقوق اداری از یک طرف و گوناگونی این مباحث از طرف دیگر، امکان شناسایی حقوق ماهوی اداری و به تبع آن دعاوی اداری را مشکل می‌سازد. در مقررات شکلی اداری به‌ویژه در قانون دیوان عدالت اداری، هیچ‌گاه تقسیم‌بندی مدونی از دعاوی اداری به عمل نیامده است، به همین جهت مبنای تقسیم بندی حق ماهوی و دعاوی اداری، قانون آئین دادرسی و تشکیلات دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ می‌باشد. از جهت مبنای حقوق ماهوی اداری، باید به قوانین مختلف در حوزه این شعبه از علم حقوق مراجعه کرد. عمده‌ترین قوانین در این حوزه شامل؛ قوانین مربوط به استخدام، قراردادهای اداری، شهرداری‌ها، وزارتخانه‌ها، قوانین مالیاتی و کار می‌باشد. به نظر می‌رسد با توجه به وجود دو طرف در هر رابطه ناشی از موضوعات حقوق اداری، همانند سایر تقسیم‌بندی‌های حقوق ماهوی، بتوان «حق ماهوی اداری فردی» و «حق ماهوی اداری عمومی» را پیشنهاد داد. زیرا در هر حوزه از حقوق اداری، مجموعه‌ای از حقوق ماهوی فردی و اجتماعی، قابل‌مطالعه است. به‌عنوان مثال در قانون کار، برای کارگر حقوق متنوعی، پیش‌بینی شده است. (ماده ۱۰ ق.ک) طبیعی است نقض این حقوق ماهوی باعث طرح دعاوی مرتبط با آن‌ها خواهد شد. به عبارت دیگر **دعاوی** چون؛ مطالبه حقوق دوران کار یا بازگشت به کار و غیره فقط بر اساس آن مفهومی قابل‌رسیدگی می‌باشند که در قانون کار پیش‌بینی شده است. یا در قانون شهرداری‌ها، صدور پروانه احداث ساختمان از جمله تکالیف شهرداری‌ها است. لذا با نقض این حق ماهوی، می‌توان دعاوی الزام شهرداری به صدور پروانه ساختمان را خواستار شد. اعتراض مؤدی به رأی هیئت حل اختلاف مالیاتی نیز مصداقی از دعاوی اداری فردی است که در حوزه حقوق مالیاتی و با عنوان تقاضای ابطال رأی هیئت یادشده در دیوان عدالت اداری، قابلیت رسیدگی دارد. حال با لحاظ ماده ۱ قانون آئین دادرسی دیوان، می‌توان دو نوع کلی از حقوق ماهوی را در قلمرو حقوق اداری تقسیم‌بندی کرد، نخست، «حقوق خصوصی ماهوی اداری» و سپس «حقوق عمومی ماهوی اداری». زیرا در حقوق اداری، گاه نقض قانون و سوءاستفاده از اختیارات باعث نقض حقوق خصوصی اشخاص و گاه اقدام خلاف قانون مأمورین دولتی یا آیین‌نامه و تصمیمات مراجع اداری باعث نقض حقوق عمومی می‌شوند. به همین دلیل می‌توان این تقسیم‌بندی را تأیید کرد که در حقوق اداری دو نوع کلی از دعاوی با عناوین **دعاوی ابطالی** (نقضی) و **دعاوی الزامی** به تبع حق ماهوی

مبنای این دعاوی، وجود دارد.^۱ با این توضیح که گاه اقدام دولت و مأمورین دولتی در قالب یک تصمیم خلاف قانون است که حقوق ماهوی پیش‌بینی‌شده اشخاص را نقض می‌کند که در اینجا دعوایی که قابلیت اقامه دارد با تبعیت از ماهیت حق ماهوی، دعوی ابطال آن تصمیم خلاف قانون است و استدلال این است که آن تصمیم با سوءاستفاده یا تجاوز از قدرت قانونی گرفته‌شده است. لذا برای ابطال چنین تصمیمی قبل از هر چیز وجود یک حق ماهوی اداری که دارای منفعت خصوصی یا عمومی داشته باشد، باید به اثبات برسد. زیرا با حاکمیت قانون در اداره و حکمرانی بر جامعه، نقض قانون و سوءاستفاده از اختیارات، ضمانت اجرایی جز بطلان آن تصمیم نمی‌تواند داشته باشد. گاه نیز مأمورین دولتی یا شهرداری‌ها که طبق قانون ملزم به انجام خدمتی بوده‌اند، مثل صدور پروانه ساختمان با عدم انجام تکلیف قانونی و نقض حقوق خصوصی افراد، با دعوی الزام روبرو خواهند شد.

تقسیم‌بندی دیگر، تقسیم «حق ماهوی خصوصی» و «حق ماهوی عمومی» اداری است. برای مثال، هر شهروندی تکلیف به پرداخت مالیات طبق قانون دارد. اما مأمورین مالیاتی حق اخذ مالیات برخلاف قانون را ندارند. با نقض قانون و اخذ مالیات، حقوق خصوصی اشخاص (مؤدی مالیاتی) نقض می‌شود. مؤدی در مقام احقاق حق می‌تواند تقاضای ابطال رأی هیئت حل اختلاف مالیاتی را از دیوان عدالت اداری بنماید. (مواد ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۳۷ و قانون مالیات‌های مستقیم و بند ۲ ماده ۱ قانون آئین دادرسی دیوان عدالت) از سوی دیگر مأمورین مالیاتی تکلیف به اخذ مالیات داشته و فرار مالیاتی نیز جرم است. (مواد ۲۶۴ و ۲۰۱ قانون مالیات‌های مستقیم) نقض این حق ماهوی عمومی از سوی مأمورین مالیاتی و اشخاص دربردارنده دعوی عمومی مالیاتی است.^۲ لذا تمام خصوصیت‌های حق ماهوی اداری در حوزه امور مالیاتی در دعوی مالیاتی نیز لازم‌الرعایه خواهد بود. پیامد حقوقی دسته‌بندی دعوی مالیاتی به عمومی و خصوصی این است که دعوی خصوصی مالیاتی از سوی مؤدی مالیاتی قابلیت استرداد و انصراف دارد. زیرا مؤدی می‌تواند حق خصوصی خود را اعمال و یا از آن صرف نظر نماید. اما، در دعوی عمومی مالیاتی، اصولاً مقامات اداری و

۱. رفیعی، عبدالهیان، مرکز مالگیری، احمد سلطانی، ۱۶.

۲. طاهری طادی، آیین دادرسی مالیاتی، ۷۸.

فضایی مالیاتی نظیر دادستان انتظامی یا رئیس سازمان امور مالیاتی کشور و حتی دادرسی عمومی به نمایندگی از دستگاه مالیاتی دولت، نمی‌توانند به انتقال، صلح، استرداد و یا ارجاع آن به داور اقدام کنند^۱

نتیجه‌گیری

بین حق و دعوا از جنبه‌های مختلف، ارتباطی ناگسستنی و غیرقابل‌انکار وجود دارد. بر این اساس نتایج و یافته‌های زیر را می‌توان از رابطه بین حق و دعوا، استخراج و معرفی نمود:

هر اندازه هم که قانون‌گزار در تثبیت جایگاه حق در حقوق ماهوی اهتمام ورزد تا زمانی که آن حق با ابزاری به نام دعوا قابل احقاق یا اثبات نباشد، حق واقعی تلقی نخواهد شد.

هر چند به‌طور قطع و یقین نمی‌توان اعتقاد داشت که هر دعوایی در دادگستری منتهی به اثبات حقی خواهد شد و گاه دعوایی اقامه می‌شود که در ذات خود متکی به حقی قابل حمایت نمی‌باشد، اما به‌طور معمول دعوا در جهت اثبات حق است.

با اعتقاد به اینکه لازمه شنیده شدن هر دعوایی وجود حق نمی‌باشد، دعوی واهی در حقوق ایران قابل استماع است هر چند که ممکن است دادگاه در این نوع دعوا، در نهایت به حق قابل حمایتی دست نیابد.

انواع و اقسام دعوی به‌طور غیرقابل‌باوری از مفهوم حق و انواع آن در حقوق ماهوی پیروی می‌کند. در این راستا تقسیم‌بندی دعوی مدنی، کیفری و اداری را پیشنهاد داده و نگارندگان بر این باور هستند که تنوع و گوناگونی دعوی در آیین‌های دادرسی، برخاسته از گوناگونی حقوق ماهوی مدنی، کیفری و اداری است.

^۱همان.

با پذیرش رابطه حق و دعوا، امکان استخراج قواعد عمومی دعاوی به تبعیت از ویژگی‌های حقوق ماهوی منشأ آن‌ها، وجود دارد.

ابهام حق ماهوی تأثیر مستقیم بر دعوا داشته و تفسیر دادگاه‌ها و دیوان عالی کشور از قانونی که حق ماهوی از آن استخراج می‌شود، بدون تردید باعث تنوع و گوناگونی نوع دعاوی است.

دعوا در خدمت حق ماهوی و در نتیجه باید آیین‌های دادرسی را خدمت‌گزار حقوق ماهوی دانست.

منابع فارسی

- کتاب‌ها

اردبیلی، محمدعلی. *حقوق جزای عمومی*. چاپ ۳۲. جلد ۲، تهران

:نشر میزان، ۱۳۹۳.

افتخار جهرمی، گودرز و مصطفی‌السان. *آیین دادرسی مدنی*،

چاپ ۲، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۹.

بکاریا، سزار. *رساله جرائم و مجازات‌ها*. ترجمه محمدعلی

اردبیلی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۸.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر. *دانشنامه حقوقی*. چاپ ۶، جلد ۲،

تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۱.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر. *دانشنامه حقوقی*. چاپ ۶، جلد ۵،

تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۱.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر. *دایره المعارف علوم اسلامی*.

چاپ ۳، جلد ۲، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۱.

حجاریان، محمدحسن. *ترجمه قانون جزای مصر*. چاپ ۱، تهران:

انتشارات طرح نوین اندیشه، ۱۳۹۳.

رفیعی، محمدرضا، امید عبدالهیان، احمد مرکز مالگیری و

محبوبه احمد سلطانی. *گونه شناسی دعاوی و آراء شعب دیوان*

عدالت اداری. چاپ ۱، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه

قضاییه، ۱۳۹۵.

راسخ، محمد. *حق و مصلحت. مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق*

و فلسفه ارزش، چاپ ۵، جلد ۱، تهران: نشر طرح نو، ۱۳۹۳.

ریموند، وکس. *فلسفه حقوق*. ترجمه، انصاری، باقر، آقای

طوق، مسلم، تهران: نشر جنگل، ۱۳۹۲.

شاه حیدری پور، محمدعلی و احمد رفیعی. قانون آیین دادرسی کیفری و نظریه‌های مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه. چ ۲، تهران: انتشارات روزنامه رسمی، ۱۳۹۵.

شمس، عبدالله. آیین دادرسی مدنی. چاپ ۲، جلد ۱، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱.

شمس، عبدالله. آیین دادرسی مدنی. چاپ ۲، جلد ۲، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱.

شیخ نیا، امیرحسین. ادله اثبات دعوی. چاپ ۳، تهران: نشر شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۵.

صدر زاده افشار، سیدمحسن. آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب. چاپ ۷، جلد ۳ در ۱ جلد، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی علامه طباطبائی، ۱۳۸۲.

طاهری تادی، میر محسن. آیین دادرسی مالیاتی. چاپ ۱، جلد ۱، تهران: انتشارات شهر دانش، ۱۳۹۳.

عباسی، اصلی. *ترجمه قانون مجازات آلمان*. چاپ ۱، تهران:
انتشارات مجد، ۱۳۸۹.

فان کانگم، رائل. *آیین دادرسی مدنی*. ترجمه حسین داوودی
بیرق، چاپ ۱، جلد ۲، تهران: نشر شرکت سهامی انتشار، ۱۴۰۰.
کاتوزیان، ناصر. *اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی*. چاپ
۹، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۲.

کاتوزیان، ناصر. *اثبات و دلیل اثبات*. چاپ ۱، جلد ۱، تهران:
نشر میزان، ۱۳۸۰.

کاتوزیان، ناصر. *حقوق مدنی اموال و مالکیت*. چاپ ۱، تهران:
نشر دادگستر، ۱۳۷۶.

کاتوزیان، ناصر. *فلسفه حقوق*. چاپ ۲، جلد ۳، تهران: نشر شرکت
سهامی انتشار، ۱۳۸۱.

کاتوزیان، ناصر. *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی
ایران*. چاپ ۶۲، تهران: نشر شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷.

متین دفتری، احمد. *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*. چاپ ۲، جلد ۱

و ۲، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۱.

محسنی، حسن. *اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری و در*

چارچوب اصول دادرسی. چاپ ۴، تهران: نشر شرکت سهامی

انتشار، ۱۳۹۷.

محسنی، حسن. *آیین دادرسی مدنی فرانسه با مقدمه پروفسور*

لوئیک کادیه و دکتر عباس کریمی. چاپ ۲، جلد ۱، تهران: نشر

شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.

معین، محمد. *فرهنگ فارسی معین*. چاپ ۱، تهران: انتشارات

اشجع، ۱۳۸۵.

موحد، محمدعلی. *در هوای حق و عدالت، از حقوق طبیعی تا*

حقوق بشر، چاپ ۴، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۹۲.

وکیو، دل. *فلسفه حقوق*. ترجمه جواد واحدی، چاپ ۴، تهران: میزان،

۱۳۹۱.

مقاله

واعظی، مجتبی. « فلسفه حقوق چیست » تألیف میشل تروپه، فصلنامه حقوق اساسی، شماره ۷۶، (۱۳۸۵): ۳۵۱-۳۶۸.

ب) منابع لاتین

- Cadiet, Loïc & Normand, Jacques ; *Amrani Mekki, Soraya*, théorie général du procès, Puf ,2Ed, Paris.2013.
- Amrani Mekki, *Soraya; Strickler, Yves*, procédure civile, Puf, 1édition, Paris.2014.
- Cornu, Gérard and Jean Foyer, *Procédure civile*; Dalloz, Paris.1958.
- Cornu, Gérard ; *vocabulaire Juridique*, Puf, Paris.2008.
- Halpérin, Jean-Louis, *l'action en justice, en :Itinéraires d'histoire de la procédure civile* ;sus la direction de Loïc Cadiet ,Serge , Dauchy, Jean- louis Halpérain,Tome52,IRJS édition, Paris.2014.
- Jolowicz, J. A ; *On civil procedure*, Cambridge University Press,New York.2008
- Jeuland, Emmanuel; *Droit processuel général*, LGDJ, Lextensoédition,3Ed , Paris.2014.

References in Persian

Books

- Ardabili, Mohammad Ali. General criminal law. Print 32. Volume 2, Tehran: Mezan Publishing, 2013.

Eftikhar Jahrami, Goodarz and Mostafa Elsan. Code of Civil Procedure, 2nd edition, Tehran: Mizan Publishing House, 2019.

Beccaria, Caesar. Treatise on crimes and punishments. Translated by Mohammad Ali Ardabili, first edition, Tehran: Shahid Beheshti University Publications, 2018.

Jafari Langroudi, Mohammad Jaafar. Legal encyclopedia. Edition 6, Volume 2, Tehran: Ganj Danesh Publications, 2013.

Jafari Langroudi, Mohammad Jaafar. Legal encyclopedia. Edition 6, Volume 5, Tehran: Ganj Danesh Publications, 2013.

Jafari Langroudi, Mohammad Jaafar. Encyclopedia of Islamic Sciences. Edition 3, Volume 2, Tehran: Ganj Danesh Publications, 2003.

Jafari Langroudi, Mohammad Jaafar. Expanded on legal terminology. 3rd edition, volume 1, Tehran: Ganj Danesh Publications, 2016.

Hajarian, Mohammad Hassan. Translation of Egyptian Penal Code. 1st edition, Tehran: Tarhe Novin Publications, 2013.

Rasekh, Mohammad. right and expediency Essays in the philosophy of law, philosophy of right and philosophy of value, 5th edition, volume 1, Tehran: Tarhe Novin Publishing, 2013.

Rafiei, Mohammadreza, Omid Abdulhian, Ahmad Makrez Malmiri and Mehboube Ahmad Soltani. Typology of lawsuits and opinions of the branches of the Court of

Administrative Justice. 1st edition, Tehran: Judiciary Press and Publishing Center, 2015.

Raymond, Va. Philosophy of Law. Translated by Ansari, Baqer, Aghaei Tough, Muslim, Tehran: Jangal Publications, 2012.

Sangalji, Mohammad. Procedure in Islam. 1st edition, Tehran: Khate Sevom Publications, 2011.

Shah Heydaripour, Mohammad Ali and Ahmad Rafiei. Criminal procedure law and advisory theories of the General Legal Department of the Judiciary. 2nd edition, Tehran: Official Newspaper Publications, 2015.

Shams, Abdullah. Civil procedure. 2nd edition, volume 2, Tehran: Mizan Publications, 2013.

Shams, Abdullah. Civil procedure. 2nd edition, volume 1, Tehran: Mizan Publications, 2013.

Sheikh Nia, Amir Hossein. Evidence to prove the claim. 3rd edition, Tehran: : Sahami Enteshar Publishing, 1996.

Sadrzadeh Afshar, Seyyed Mohsen. Civil and commercial procedure of public and revolutionary courts. 7th edition, 3 volumes in 1 volume, Tehran: Allameh Tabatabai Academic Jihad Publications, 2003.

Taheri Tadi, Mir Mohsen. Tax procedure. Edition 1, Volume 1, Tehran: Shahre Danesh Publications, 2013.

Abbasi, Asli. Translation of the German Penal Code. 1st edition, Tehran: Majd Publications, 2009.

Fan Kangham, Raoul. Civil procedure. Translated by Hossein Davoudi Beyragh, 1st edition, 2nd volume, Tehran: : Sahami Enteshar Publishing, 2021.

Katouzian, Nasser. Proof and reason for proof. 1st edition, volume 1, Tehran: mizan Publications, 2001.

Katouzian, Nasser. Philosophy of Law. 2nd edition, 3rd volume, : Sahami Enteshar Publishing, 2002.

Katouzian, Nasser. Validity of the adjudicated matter in civil litigation. 9th edition, Tehran: Mezan Publications, 2012.

Katouzian, Nasser. Civil rights of property and ownership. 1st edition, Tehran: Dadgostar Publications, 2008.

Katouzian, Nasser. Introduction to the science of law and the study of Iran's legal system. 62nd edition, Tehran: Sahami Enteshar Publishing, 2008.

Matin Daftari, Ahmad. Civil and commercial procedure. 2nd edition, volumes 1 and 2, Tehran: Majed Publications, 2002.

Mohseni, Hassan. Administering civil proceedings based on cooperation and within the framework of procedural principles. 4th edition, Tehran: Sahami Enteshar Publishing, 2017.

Mohseni, Hassan. French civil procedure with an introduction by Professor Louis Cadier and Dr. Abbas Moin, Mohammad Certain Persian culture. 1st edition, Tehran: Ashjah Publications, 2015.

Movahed, Mohammad Ali. In the air of right and justice, from natural rights to human rights, 4th edition, Tehran: Karnameh Publications, 2012.

Vecchio, Del. Philosophy of Law. Translated by Javad Vahedi, 4th edition, Tehran: Mizan Publications, 2011.

Article in persian

Waezi, Mojtaba. "What is the philosophy of law" written by Michel Troupe, Basic Law Quarterly, No. 6 and 7, (2005): 351-368.